

نگاه نو 49

فهرست مطالب

* یادداشت سردبیر 6

* 1460 روز دشوار پیش روی خاتمی است! / کورس صدیقی، محسن رناتی، فریبرز رئیس دانا، فرهاد عمیدی، شهیندخت خوارزمی، بایزید مردوخی، شمس‌الدین وهابی 8

* واریاسیون روی تم برخورد تمدنها / غلامحسین میرزا صالح و برنارد لویس 23

* علما و اندیشه‌ی آزادی در عصر مشروطیت / لطف‌الله آجدانی 22

* جدال با مدعی / هوبرت شلایشر، ترجمه‌ی محمدرضا نیکفر 37

* مرتضی کیوان : زنده‌ی جاودان / محمدحسین خسروپناه 50

* فرهنگ آزادی / ماریو باگاس یوسا، ترجمه‌ی عبدالله کوثری 60

* آرمان شاهي و شاهان زمان: تأملی در ساختار روایی و نقش روایت‌های افزوده در تاریخ بیهقی / حورا یآوری 64

* احضار / واتسلاو هاول، ترجمه‌ی علی امینی 73

* سر راه / آکساندر هرتسن، ترجمه‌ی آبتین گلکار 82

* شعر امروز ایران / علی باباچاهی، میرزا آقا عسگری (مانی)، شمس لنگرودی، سیدمحمد آتشی 84

* تلخ‌نگاران دوران / یحیی تدین 88

* طراحان دیروز: مصطفی رضانی 91

* يك اثر / گل محمد 92

* تصویرگر دغدغه‌های انسانی (گفت‌وگو با کامبیز درمبخش) / کیوان زرگری، حسن کریمزاده 93

* فیلمهای کوتاه کامبیز / کامبیز درمبخش 100

* کاریکاتور چهره / حسین صافی 101

* طراحان امروز : مهدی کریمزاده 102

* در غرب چه خبر؟ / ایرج هاشمی‌زاده 103

* شعر، شاملو، آیدا / احمد جلیلی 106

* 1 کتاب، 2 ترجمه، 3 دیدگاه : درباره‌ی کتاب معماری هوید / 107

* تازه‌های کتاب / بهنام تهرانی 112

* گفت‌وگوی تمدنها با زبان موسیقی (گفت‌وگو با علی جعفری پویان) 114

نگاه کن

۱
سال بد
سال باد
سال آشک
سال شگه
سال روزهای دراز و استقامتهای کم
سال که خورشید گدایی کرد.
سال پست
سال درد
سال حرا
سال آشک پوری
سال خون مرتضی
سال کوبه...
۲
زندگی دام نیست
عشق دام نیست
حقی مرگ دام نیست
چراکه باران گمشده آوازند
آواز و پاک...
۳
من عشقم را در سال بد یافتیم
که می گویند همایوس نهان است -

شعرهای احمد شاملو به یاد مرتضی کیوان

لعل
سینه

من ابردم را در پاس یافتیم
موتیم را در شب
عشقم را در سال بد یافتیم
و هنگامی که عاشقم خاکستر می شدم
گر گرفتیم.

زندگی با من کینه داشت
من به زندگی نیندازدم
خاکه با من دشمن بود
من بر خاک حلقم.

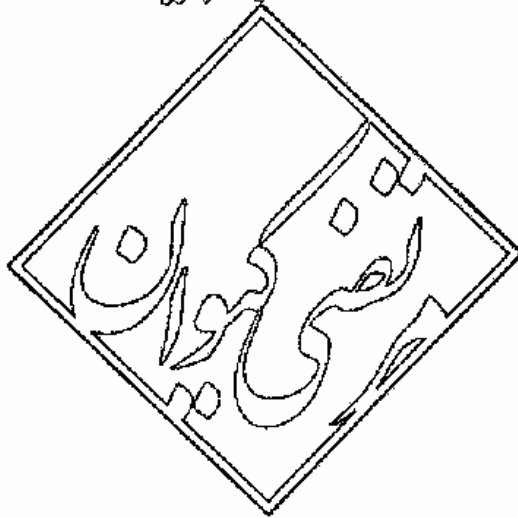
چراکه زندگی، سپاهی نیست
چراکه خاک، خوب است.

من بد پردم اما بدی نیردم
از بدی گریختم
دنيا مرا نترسید
و سال بد در رسید.

سال آشک پوری، سال خون مرتضی
سال تار پخی.

و من ستاره ام را یافتیم
به خوبی رسیدیم
و شکوفه کردم.

تو خوبی



زنده جاودان

محمد حسین خسروپناه
تقدیم به پوری ساداتی

و این همه اعترافهاست،
من دست گفتم و گریستم
و این باز راست می گویم تا بخندم
زیرا آخرین اشک من نخستین لبخندم بود.

۲

تو بخواب
و من بادی بودم
تو را شناختم، تو را باختم، تو را دریانم، و خزانم همه شعر شده سبک شد.
عقدت حلیم شعر شد، سنگینها همه شعر شد.
بدی شعر شده سنگ شعر شده، علف شعر شده دشمن شعر شد
خسبه شعرها خوبی شد
آسپان نقشه اش را خواند، مرغ نقشه اش را خواند، آب نقشه اش را خواند
به تو گفتم: گنجشک کوچک من باش
تا در بهار تو من درختی پر شکوفه شوم
و برف آب شده، شکرآبه را بیده، آفتاب در آمد.
من به خوبی ها نگاه کردم و خوش شدم
من به خوبی ها نگاه کردم
چرا که تو خوبی و این همه اقرار هست، بزرگترین اقرارهاست...
من به اقرارهایم نگاه کردم
سبک بدوست و من زنده شدم
تو لبخند زدی و من برخاستم

۵

دل من خواهد خوب باشم
دل من خواهد تو باشم و برای همین راست می گویم

نگاه کن
با من بمان

۱۳۴۴

از عموهایت

برای سبزه کوه

نه به خاطر آفتاب، نه به خاطر حساسه
به خاطر سایه بام کوچکش
به خاطر ترانه ای
کوچکتر از دستهای تو

نه به خاطر جنگلهای، نه به خاطر دریا
به خاطر یک برگ
به خاطر یک قطره
روشنتر از پشمهای تو

نه به خاطر دیوارهای، نه به خاطر یک چهر
نه به خاطر همه نسلها، نه به خاطر نوزاد دهنش شایه
نه به خاطر دنیا... به خاطر خانه تو
به خاطر بازن کوچکش
که انسان دنیایی است

به خاطر آرزوی یک لحظه من که پیش تو باشم



در تاریخ معاصر ایران شخصیتهای تأثیرگذار
به نسی، اجتماعی، فرهنگی و... اندک نبوده اند، با این
خاله شاید کمتر کسی از آنان مانند مرتضی کیوان
باشناخته مانده باشد. شخصیتی که شاعر، محقق
از او چنین یاد می کنند، آدم بی نظیری بود، نس شود
از دو کلمه چیزی درباره اش گفت: «آل نجف
پریا پنداری می گوید، در جمع دوستان و آشنا یان
گلدیس نام کیوان برای همه ما در حکم کلمه زمزمی
است که به معنی اینکه آدام شود پرده های دوری
از مردی را پس می زند و ما را به هم نزدیک می کند
چون همه ما می خواهیم کیوان کی بوده ای»

مرتضی کیوان که بود؟

مرتضی کیوان نویسنده در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در
تهران به دنیا آمد. پدرش ابراهیم فرزند ارشد حاج
ملا عباسعلی کیوان غزوی می بود. ملا عباسعلی
کشوریه ای بود که در حسنت و جوی حقیقت زنده گی
نیز فراوانی از سر گذراند. به پیروی از پدرش
تعمیر علوم دینی را از حوزه علمیه نوری آغاز کرد
و در تهران هم و نهایتاً نجف آمده داد. در سال ۱۳۶۷
ده قیام ۱۸۹۵ م به درجه استیفاء رسید و آن گاه به
پوشش بازرگشت و در مجالس درس و حفظ مشغول
شد. اما جان بی فراز او آرام نگرفت. او که از ۲۲
سالگی به تصوف گرایید، بود (۱۳۱) اینک می گویند به
گرفتی عرفان دست پاینده از این رو پانزده سالگی در

رو، از سال ۱۳۰۰ خورشیدی ملا عباسعلی گویا
عزت گزید و به تأمل در تجارب پرداخت و آثارش
را تقوین و تنظیم کرد.
اما ابراهیم کیوان به راه پدر تزلزل نداشت. مادری
فخر زمان خانم حسرت اولی ملا عباسعلی که گویا به
تجدید فرائش شوهرش معترض بود (۱۳۱) ابراهیم را به
نجف برد و در آنجا ماندگار شد. ابراهیم تا دوازده
سالگی که مادرش در گذشت در نجف ماند و آن گاه
به تهران بازگشت و در خانه پدری در کنار عموها
و برادران ناتنی متولد شد. او در جوانی
با صاحب سلطان توریان خانم فرزند ازواج گره از
آبجایی که ملا عباسعلی در اصفهان دوازده سالگی
املاک بود و این شهر را مناسب گوشه گیری خود
یافته بود و بیشتر از تهران در اصفهان به سر می برد.
ابراهیم به همراه همسر و دو پسرش اسماعیل و
مرتضی به اصفهان رفتند و در جوانی با اقامت کردند.
ابراهیم در اصفهان از طریق سقط فروش و کشت
خشخاش در املاکی که پدر به او داده بود، گذران
می کرد. در این دوره مرتضی نوجوان شاهد مرگ
برادر بزرگش اسماعیل، که بر چهارده سالگی
در گذشت و همچنین تولد عموهایش فاطمه در سال
۱۳۱۰ بود. اقامت ابراهیم و خانواده اش در اصفهان ۹
سال طول کشید و آن گاه به تهران بازگشتند (۱۳۱)
سال ۱۳۱۶ سنالی تعیین کنند و تأثیر گذار. در
آینده مرتضی کیوان و خانواده اش بوده دولت املاکی

۱۳۹۶ شماری، دوره پنجم مرداد ۱۳۸۰

عشق عمومی

اصنام گروه اول سیاهان نظار

اشک رازی است
قیخند رازی است
عشق رازی است

اشک آن شب لبخند عشقم بود

قصه نیستم که بگویم
نغمه نیستم که بخوانم
عنداً نیستم که بشنوی
یا چیزی چنان که بپوش
یا چیزی چنان که بدانی...

من درد مشترکم
مرا لریاد کن.

درخت یا جنگل سخن می گوید
هلب یا صحرای
ستارگان یا کیهانشان
و من با تو سخن می گویم

ناست راه به من بگو
دستت راه به من بده
حرفهت را به من بگو

به خاطر دستهای گویجکت در دستهای بزرگ من
و لبهای بزرگ من
بر گونه های بی گناه تو

به خاطر پوستین در بافت تنگامی که تو هلهله می کنی
به خاطر شبنمی بر برگ، تنگامی که او خفته ای
به خاطر یک لبخند
تنگامی که مرا در کنار خود بپوش

به خاطر یک سرود
به خاطر یک قصه در سره زین شبها تاریک ترین شبها
به خاطر هر وسوسه ای تو، نه به خاطر انسانهای بزرگ
به خاطر سنگتراش که مرا به تو می رساند
نه به خاطر شاهراه های دور دست

به خاطر نواغان، تنگامی که می بارد
به خاطر کسوها و زنبورهای کوچک
به خاطر جای بلند ای در آسمان بزرگ آرام

به خاطر تو
به خاطر هر چیز کوچک و هر چیز پاک به خاک افتاده،
به یاد آن
همه هایت را می گویم
از مرتضی سخن می گویم.

۱۳۴۴

آنان را در اصفهان ضبط کرد و ابراهیم کیوان درگذشت. به گفته قاطبه کیوان، علی رغم آنکه دولت کشت خشکاش را منع کرده بود ابراهیم کیوان به کشت خشکاش در املاک اصفهان ادامه داد. او این در املاک او را ضبط کردند و مأموران نظمی به خانه آنان در تهران یورش آوردند، گویا بر اثر شوک ناشی از این دو رخداد بود که ابراهیم کیوان یکی دو هفته پس از هجوم مأموران قوه قضاییه که ۸۸۰ مرگ پسران عمیق بر جان مرتضی شلوازه ساله نهاده، چنانکه شش سال بعد (۱۳۶۱/۱۳۶۲) در دفتر خاطراتش در این باره نوشت، هنوز خود را نمی توانستم آواره کنم که پدرم بنام روزنگانی گفت و مرا در میان این همه درد و رنج زندگی تنها و بی یاور گذاشت... او وقت و شرفش های آنی را هم - اگر احیاناً ممکن بود چیزی از عروشی دو طالب من باشد - با خود برد... از پس مرگ او اگر بگویم یک ماه متوالی روی خوش ندیدم... باور کنید، ۱۹۱۰ مرگ حاج ملا عباس کیوان در سال ۱۳۳۷ بر اندوه مرتضی و خانواده اش افزود.

دو هفتاد آن

مرتضی در زمان مرگ پسر دو کلامی نهم تحصیل می کرد و خواهرش شش ساله بود. او به رغم مشکلات مالی و درسی، مدرسه و ارها نکره (۱۰) و به یاری مادر تحصیلش را در مدرسه های بگانه و سرری ادامه داد و سپس به آموزشگاه وزارت راه رفت

باز در تیرم... امیدم این سارست فرقتی با سر
تجیبی در راه حق و در راه تو...
نور است هزار نور در راه تو...
من جانم تو... هزاره تگر نیست بر این راه...
و این... ایامه لغت...
تو را بشوید... که در این راه تو...
و این... ایامه لغت...
تو را بشوید... که در این راه تو...
و این... ایامه لغت...
تو را بشوید... که در این راه تو...

تجیبی در راه حق و در راه تو...
نور است هزار نور در راه تو...
من جانم تو... هزاره تگر نیست بر این راه...
و این... ایامه لغت...
تو را بشوید... که در این راه تو...
و این... ایامه لغت...
تو را بشوید... که در این راه تو...
و این... ایامه لغت...
تو را بشوید... که در این راه تو...

نمونه خط مرتضی کیوان

قلبت را به من بده
 من پیشه های ترا در یافته ام
 نالینت برای همه سخن گفته ام
 و دستهایت با دستان من آشناست.

در خلوت و روشن باغ گریسته ام
 برای غمناک و زندگان
 و در گورستان تاریک با تو خوانده ام
 زبانم سروه را
 زیرا که مردگان این سال
 عاشق ترین زندگان بوده اند.

دست را به من بده
 دستهای تو با من آشناست
 ای در یافته ای تو سخن می گویم
 بسان این که با تو فغان
 بسان حال که با صحرای
 بسان پیران که با دریا
 بسان پرنده که با بهار
 بسان فرشت که با جنگل سخن می گویند

زیرا که من
 پیشه های ترا در یافته ام
 زیرا که صدای من
 با صدای تو آشناست.

۱۳۳۳

آن روز در این وادی پاتاره گشاده ام
 که گشته بی این جا در حرکات نهادیم

چراغش به پای مرود
 ظلمت به جان من در شبست
 چشم انداز جهان
 همچنان شناور ماند
 در روز جهان.

مردگان
 در شب خوابش
 از مشاهده بی بهره می مانند

اما بند ناف پیوند
 هم از آن دست
 به جای است...

و اگر در به هر روز نگاهی کن
 آن سوی فرنگها بود که جهان به آینده پا نهاد.

به یاد زنده جاودان
مرتضی کیوان

۱۳۷۷/۱/۷

پدریور گند به شعر علاقه ای بی پایان یافت و علاوه بر آنکه اشعار بسیاری از شاهران کلاسیک ایران به خاطر داشت، خود نیز در قالب کلاسیک شعر می سرود (۱۳) همین نخستگی موجب شد تا در همدان به انجمن شعر شهر راه یابد و اشعار خود را در آن مجالل بخواند. اعضای انجمن شهر، به ویژه آقای آزاد، شاعر مطرح آن سالهای همدان، از اشعار مرتضی استقبال می کردند و توانایی او را می ستودند. (۱۴)

اما مرتضی کیوان به این حد از رشد قانع نبود و تلاش می کرد از محیط محدود همدان راهی به بیرون بیابد و از جریتهای ادبی و هنری کشور حافل نماید. او به رهم درآمد محدودش بیشتر مجله های ادبی و کتابهای را که منتشر می شد می خرید و بر آگاهی و دانش خود می افزود. مرتضی کیوان در این باره نوشته است: شاید نخست سرمایه ماحانه من صرف خرید کتاب می شود. کتابخانه کوچکم را که تهیه کرده ام اگر بگردم و به تاریخچه که پشت صفحه هر کدام که در روز خریدش نوشته ام نگاه کنم، خواهید دید که مخفته ای نیست که کتابی نخریده باشم... (۱۵) از طریق یادداشت های برجای مانده از مرتضی کیوان

می توان به کتابهایی که از در نیمه اول دهه ۱۳۲۰ مطالعه می کرد، پی برد. این کتابها عبارت بودند از: «پنج ایقان» و «کتور» هرگز، «سازگان» سید سعید نفیسی، «آلوه رحمت مصطفوی» یکی بود، یکی نبود» و «علاقه» عمو حسینعلی محمدعلی جبارزاده، و... (۱۶) علاوه بر مطالعه منظم، ذهن جستجوگر مرتضی کیوان او را برمی انگیزید تا از طریق نامه نگاری با نویسندگان مانند نصرالله قنصی، حمیدی شیرازی، حسینعلی نعمان و... در حوزه های مختلف ادبیات کلاسیک ایران کارش کند و از آنان راهنمایی و توضیح بخواهد. شاید علاوه بر مرتضی کیوان به نامه نگاری حاصل فرود آمدن او در همدان باشد. نجف دریابندری درباره نامه نگاری مرتضی می گوید: «کیوان نامه نگار حقیقی بود. نوی نامه زندگی می کرد و نامه های جورواجور می نوشت.» (۱۷) به واقع، کیوان از نامه به عنوان وسیله ای برای گفت و گو و بحث استفاده می کرد و این شیوه را به دیگران می آموخت. مثلاً به گفته دریابندری: «... تا کیوان زنده بود من نفهمیدم که نامه نگار نیستم، چون با او مرتب در حال ردوبدل کردن نامه بودم... کیوان نامه هایش را با جوهر سبز و روی کاغذ کوچک می نوشت. خطش خوانا و ملائم بود، نمی شود گفت تمهید دیده بوده ولی پخته و شیرین بوده.» (۱۸) در گوشه همدان، مرتضی کیوان با حلقه هر چه شامتر تا آنجا که مقدورش بود جریتهای ادبی آن روز

و تکسین راهسازی شد. آن گاه به استخدام وزارت راه درآمد و از سال ۱۳۲۶ مشور عدلیت در اعاده راه همدان شد و به همراه مادر و خواهرش به همدان رفت. (۱۹) به نوشته پوری سلطانی: «سخنی زندگی دوستان و سرمایه سخت، آنجا و پنج های گران برای این ختوده کوچک به باز آورد. خواهر بگانه اش شد به مرخصی شد و سرانجام مثلاً به رومانیسم قلبی گردید.» (۲۰) زندگی در محیط ملال آور همدان آن سالها و مسئولیت سمرستی شناخته شده، موجب شد تا کیوان جوان از علاقه بلندی اصلی اش یعنی شعر و ادبیات دور شود. مرتضی کیوان از آن جوانی... شاید تحت تأثیر



میرزا را از آنجا می برد و در ضمن گاه داستانی شعر یا قطعه فنی بر روی سیمه های انبی آن روز تهران مانند شعر: «گلشن و لاله زنگه و...» می فرستاد که با اسامی مستعار از جمله دم. که «گلپاک» به چاپ می رسید و روشی که تا آخر عمر از آن پیروی کرد و اساسی استعاره مختلفی مانند آبتوس، سامان، م. آوید، م. سهراب، م. جبارک و... برگزید. از این رو کمتر نوشته یا شعری از مرتضی کیوان را می توان یافت که به نام خود او منتشر یافته باشد. کیوان بعضی سوانح یا مطالب دوستانش نیز چنین می کرد چنانکه «بگ بار سرور» یکی از این نامه ها را زده و توی سیمه کج و صحیح چاپ کرد. یعنی وقتی شماره بعدی این سیمه در آید، به همت من رسیدیدم نامه ام با امضای آن منتشر آن تو چاپ شده این اسم را کیوان به ابتکار خودش روی من گذاشته بود و من بمقا چند نوشته و ترجمه هم با این امضاء در همان سیمه منتشر کرده ام. (۹۱۱)

نویزنامه آثار مرتضی کیوان در دوره افاتش در عهدان زانهای، نرسدگی و ناراضی از سرنوشتی که به او تحمیل شده است به همراه کورسوی امید تشکیل می دهد. مثلاً در شعری با عنوان «سوز دل» (۲۱۰) می خوانیم:

ما شکره نثاریم و تقدیر بلاخیز
گر تیر فلک سخت به ما کارگر آید
ما را چه گنجه بود که گشتم پریشان
لا اله جگر سوز که خود بی خبر آید
هر سو که گنم روی بود آفت یعنی
انگاش که گرگ اجلم زودتر آید
هر چند که گردنم به ما خلم فروران
لیکن برسد کبیر و این غصه سر آید
«گلپاک» سوز خود تو را بام جوانی
گر چهره القابل از این زشت او آید

به نظر می رسد که بخش عمده تأملات و تفکرات مرتضی کیوان در هفتاد و نوزدهای و بیست و پنج سالگی یعنی زندگی و پلانت زدهای فرقی از کلمات آن اختصاصی یافته است. نو سرنوشت در سال ۱۳۳۲ در غربت و تنهایی همدان به این نتیجه رسید که فقط گذر زمان و فراموشی ناشی از آن می تواند از تنگی نهر به ما بگذرد و به تفریح زندگی کمک کند. «کدام کس است که برای همیشه در می جانگوار را باز دل خود داشته است؟ کدام کسی است که در اولین تاملیم زندگی تا آخر عمر همان اثر روح را داشته است که در ابتدا بوده؟ زانسی و اگر فراموشی نبود چنگونه باز سنگین تاملیمات را تا آخر عمر به دوش می کشیدیم و چنگونه نیش خارهایی را که در طول زندگی به دلمان فرو رفته است تحمل می کردیم؟» (۲۷۱)

اگر چه تاملیمات و تلمیحهای زندگی تا سالهای بعد همچنان جان کیوان را آزار می داد و مثلاً در سال ۱۳۳۷ می نوشت: «چپچک از رفیقان و دوستان و آشناهای من حتی مادرم نمی دانست که من همیشه در پنج تا بیسی به سر برده ام...» (۲۷۱) اما به تدریج

**مرتضی کیوان:
تنها هنر می شود
این یکی را ملجایی دانست...
گر یز گاهی که من
در عمق دردهایم
بدان پناه برده ام اگر هم واقعا
خود هنر واقعی نیود
لااقل برای خود من
آن چیزی بود که برای خودم از
هنر می فهمیده ام.
و همین برای آدمی چون تو
کافیست.**

دریافت که فراموشی نمی تواند راهی باشد و از این رو به این نتیجه رسید: «زندگی را اگر بخواهد و پادروا یافته ام نجیبانه و صادقانه متاثر شده ام و زهر ملال و اندوه در جانم دویده است... عدالت و حقیقت را اگر فراموش خود و بشر دور دیده ام دامن هنر آوریده ام و آن را بهترین سرگرمی و جاودان ترین لذت انسان شناخته ام.» (۱۳۳) به واقع کیوان به این نتیجه رسید که تنها هنر می تواند دردهای روح آدمی را درمان کند و رنجها را التیام بخشد. او در ۲۵ اسفندماه ۱۳۳۰ در این باره برای م. فرزانه نوشت: «تنها هنر می شود این یکی را ملجایی دانست... گر یز گاهی که من در حق دردهایم بدان پناه برده ام اگر هم واقعا خود هنر واقعی نبود لااقل برای خودم آن چیزی بود که برای خودم لااقل هنر می فهمیده ام. و همین برای آدمی چون تو کافیست. سر این صحبت نمی کنم که هنر همان شبه هنری که من سرم شده از کدام دریاها درآمده یا در کدام اقلی طراوت پیدا کرده؛ گوی به این اصلها نداویم، همین که پانزهر شرنکه زندگیست برای من کافیست. اگر زندگی را شرنکه خواندم هر زمان و مکان خودم است چرا که خبر از آن تصوری برای من فعلاً وجود ندارد، جز یک ایمان که بعد از هنر و شاید در هنر و از راه درک آن، یک اعتقاد من است.» (۱۳۴)

از دیگر مشخصه های آثار مرتضی کیوان در نیمه

اول دهه ۱۳۳۰ که بازتابی از آسآل و هدفهای اوست، عدالت خواهی و لزوم حمایت و یاری محرومان و ستمدیدگان است. ناگفته نماند کیوان در این دوره حل مضامین اجتماعی را از طریق یاری افراد به محرومان میسر می دانست. (۱۳۵) به لحاظ نحوه بیان نیز آثار کیوان متاثر از سبک رایج و حالتم بر ادبیات آن زمان ایران بود و نوعی رمانتیسم خام و احساساتی گری در آثار مرتضی کیوان وجود دارد. مثلاً در سال ۱۳۳۲ در قطعه ای به نام «اجتماع» می نویسد: «نبرد و بزرگ، طری و ضعیف در این لجن زار تکلیف که اجتماع نام دارد و به عوض هنروران مبادی انسانی و تربیتی همه جای آنه بدی و ناپاکی، دروغ و دورویی وجود دارد خرطه می خوریم و می لولیم و بدتر از همه اینکه نام زندگی بر آن می نهم.» (۱۳۶) اما در گذر از هشت سال بعد، مرتضی کیوان به نگرش متفاوتی نسبت به زندگی و جامعه رسید. مثلاً در نامه ۲۲ شهریورماه ۱۳۳۰ به م. فد. فرزانه، می نویسد یکی از دردهای جامعه ما می احتیاجی گریه از افراد نسبت به سرنوشت جامعه محرومان است. آنان می گویند... به من چه که مردم ایران گرفتار یک مشت دوآلیا و نسناس و بیخک می باشند و خورشید را از ما بهتران می مکنند به ما چه که ملت می خواهد حالا دیگر زنجیرها را پاره کند و آزاد شود ما می خواهیم دکتر بشویم و برگردیم به وطن عزیز و هر کس تر است ما دلالان بشویم و هر کس خر است ما پالانش! به ما چه که خودمان را در زحمت نجیبانه و شرافتمندانه بیاوریم و در راه آزادی ملتی که نان و آبهان داده و بزرگمان کرده و به هر چه رسانیده، وای خوب باید بالاخره به نمرمان رسانیده و این جور که امروز هستیم کرده و کوشش بکنیم تا زودتر زنجیرها پاره شود، آن وقت حق به حقدار خواهد رسید و ما هم به مثل خودمان له نشویم یا در نامه ۴ آبان ۱۳۳۰ در تحلیل مبارزه مردم ایران می نوشت: «این روزها توی کشور جمع خیلی حرفهاست. باز دوباره بارها و دینها با هم سخت جمع شده اند که پدر این فقیرها را بیشتر در بیاورند. حکایت همین است. این فتنه زورشان را خیلی زیاد کرده اند برای اینکه فقیرها خیلی زیاد شده و دیگر زور بار نمی روند و ساکت نمی نشینند. شاید با جنو افتادن مسافله کاران شکل ها عوض شود اما این بدبختها زور زیادی می زنند که دما را از روزگار این پاره ها دور آورند...» (۲۸)

باز گشت به تهران
در اوایل سال ۱۳۳۲ مرتضی کیوان به همراه خانواده اش به تهران بازگشت. م. فد. فرزانه انتقال کیوان به تهران را نتیجه اعمال نفوذ خانم نیره سعیدی، مدیر مسئول مجله ماهانه «باق و همسر معاون وزیر راه» می داند. فرزانه می نویسد «خانم مدیر مجله نیازمند کسی است که در عین سواد داشتن به روزنامه نویسی علاقه مند باشد و بخصوص توفیق حقوق و دستمزد نداشته باشد. این خانم ضمناً همسر

معاون وزارت، راه است و انتقال دادن مرئسی کیوان از شهرستان به تهران برایش بسی آسان است. اما فاطمه خرابهر مرئسی کیوان می‌گوید که برای انتقال کیوان به تهران نهایی به این کارها نبود زیرا تکلیف‌های وزارت راه پس از فارغ‌التحصیلی از آموزشگاه وزارت راه موظف بودند که سه سال در خارج از مرکز کار کنند و پس از آن می‌توانستند تقاضای انتقال به محل دیگری از جمله تهران نمایند. از آنجایی که کمروزیت سه‌ساله مرئسی در همدان به پایان رسیده بود می‌توانست تقاضای انتقال فراداره راه همدان به محل دیگری از جمله تهران کند و به‌طور طبیعی و قانونی بدون نیاز به اعمال تقوید به تهران بازگردد (۱۳۰). مرئسی کیوان به تهران منتقل شد و به عنوان معاون دفتر وزیر راه مشغول خدمت شد و تا اوایل آفریماه ۱۳۳۰ در این سمت قرار داشت. در آذرماه ۱۳۳۰ مرئسی کیوان به میل خود و به علت گسترده‌گی فعالیت‌هایش از این سمت اداری کناره‌گیری کرد. کیوان در ۱۳۳۰ در این باره به ج. ف. د. فرانسه نوشته: «در خصوص اداره نوشته بودی: فکر می‌کردم خبردار شده باشی که در ماه و نیم هست به آذر نمی‌روم. (خودم خسته شدم و پهنه‌های پیدا کردم و خانه نشستم) مدتی گذشت و اولیای امور دیدند که هیچ تریبی حاضر به مراجعت نیستیم یک معاون دفتر دیگر برگزیدند و باز مدتی گذشت و برای من حکم ریاست اداره انبارها را صادر کردند...» (مخلص هم حکم را دریافت کرد که

استکلاف نکرده باشد و منتظر خدمت نشده باشد) و مطلقاً به محل ریاست خود نرفت و تا به حال همچنان در انحصار یک نفری خود برقرار است و حقوق می‌گیرد و می‌خواهد از مرئسی و ابام معذوریت استفاده کند. (۱۳۱)

انتصاب کیوان به عنوان معاون دفتر وزیر راه و آشنایی او با محمود سمیعی (معاون وزیر راه) امکان شروع فعالیت مطبوعاتی برای مرئسی کیوان را فراهم کرد و به عنوان مدیر داخلی مجله پانچ فعالیت خود را آغاز نمود و در اولین تجربه مطبوعاتی‌اش موفق بود. شماره ۱۳۱ مجله پانچ که در نوروز ۱۳۳۵ منتشر شد فرجه محفل ادبی تهران را به خود جلب کرد. مجله پانچ دربارۀ این شماره به مجله پانچ و تفاوت آن با شماره‌های قبلی این مجله نوشته: «در این شماره به ادبیات و هنر بیش از پیش توجه شده است و روی مجله به جای تصویر بازیگران سینما یا خانم‌های لیزلی، نقش یکی از نابله‌های معروف دهان به نام "مادون" دیده می‌شود. سر مقاله این شماره نیز از اخلاق اجتماعی و آداب زندگی صحبت نمی‌کند بلکه نکته‌ای ادبی را بیان می‌نماید. پانچ نیز سمیعی در ضمن این مقاله کوتاه با بیانی سهل و شیرین بیوفری خود را از ابتذال، در هنر و تقلید که علت این ابتذال است بیان می‌کند. گر اینکه به نظر می‌رسد آن مقاله و کیوان نوشته باشد نه خلیفه سمیعی. از دیگر مطالب این شماره که مورد توجه مجله پانچ قرار گرفت «تقریب حلقه منانه و نا حادی مهاله آمیزی است که

آقای مرئسی کیوان درباره مجله پانچ به مکتوب پایان دومین سال انتشار آن نوشته است» (۱۳۲)

حضور و فعالیت مرئسی کیوان در مجله پانچ به او امکان داد که با محافل مختلف ادبی و هنری تهران با دیدگاه‌های متفاوت مرتبط شود. این فرصت را ابتدا خانم نیره سمیعی فراهم کرد. به نوشته ج. ف. د. فرژ، نیره سمیعی، مدیر مجله، همسر سابق نصرالله فلسفی استاد دانشگاه و روزنامه‌نویس و مورخ نامدار بود. سمیعی که این خانم در آن سال ادبی ترکیب می‌داد محل برخورد مشاهده گل‌های سرسید سیاست و ادب آن روز تهران بوده. ابراهیم خواجه نوری، اهلی‌ا دانش، جهانگیر تقضلی، شجاع‌الدین شفا... یکی شرح حال پانچ را «هوس طلایی را ترشده دیگری به ادبیات روانشناسی اشرفان زولایک و اصل فردیک چشم دوخته بود» سومین روزنامه برجسته آن چپ‌گرای صبح لژی آن را اداره می‌کرد. چهلومی شماره لامارتین و زمان‌های شانزده برهان را ترجمه می‌کرد. (۱۳۳) اگرچه این مجله ادبی به زبانه تلفی و نگارش مرئسی کیوان نسبت به ادبیات و هنر نزدیک بوده و این حال کیوان به آن بستند نکرد و به آن محدود نماد جان بی‌قرار او آرام نگرفت و در جست‌وجوی دست‌هایی به حوزه‌ها و دیدگاه‌های دیگر ادبی و هنری برآمد. کشف صادق هدایت و ادبیات مدرن تأثیر عمیقی بر مرئسی کیوان نهاد. مرئسی کیوان از این امر چنین یاد می‌کند: «جمعبندی از صادق هدایت آن قدر وجود مازا مسخر می‌کند که به‌حق مانند ذره آبی (که



به دریا می‌ریزد، نابود می‌شویم؛ و حق یک هنرمند بزرگ همین است. ۱۳۳۱ هـ. ق در مورد چاپخانه تاریخی صادق هدایت و آثار او در جامعه ایران، معتقد بود: «اصول هدایت تبلور فریحه و نوح ایرانی بود. طوق و سلیقه خاص ایرانی نیز در او جلوه یافتگی داشتند. آثار او نسل جوان ما را با ملت خود آشنا ساخت. توده‌های مردم، بی‌بی‌خانمها، داش‌آکل‌ها، مشهوری شهبازها، گل، بوجاه، میرزا پدالنه‌ها، آبجی خانم‌ها، حاجی آغاها، جلوه‌ها، خاتم‌ها و... را از میان ملت درآورد و به ملت نشان داد. آثار هدایت، توده‌ها را با خودشان آشنا کرد. در همان کاری را کرد که فردوسی با شاهنامه‌اش در مورد ولستانهای ملی و زبان فارسی و حماسه‌های ملت ایران صورت داد... در واقع آثار هدایت به نویسندگان و خوانندگان کتابخانه آموزخت که چنگوله باید منظومه حیات را با هم خوانند همین ارتباط جدایی‌ناپذیر که هدایت با قهرمانهای داستان‌های خود و کتابهای او با خوانندگان گاتش دارد بزرگترین درس نویسندگان و خوانندگان است. کتابهای هدایت را باید همیشه خوانند» (۳۵)

در آن زمان گرایش به ادبیات مدرن و تلاش برای شناخت و دست‌یابی به آن مشخصه بسیاری از جوانان هلاله‌مند به‌نقشید و هنر بود. مرتضی کیوان اولین بار در حومه پرور ۱۳۳۱ از ره این جوانان بود و از فرشتها و اقام فراغت‌اش سود می‌جست و در تهران آن روز که پانویهای روشنگران و علاقه‌مندان هنر و ادبیات مدرن معلوم و مشخص بود، به جست‌وجو برآمد. بسیاری از آشنایان‌ها و دوستانهای او حاصل این گشته‌ها و جست‌وجوها بود. هلاله بر این فعالیت مرتضی کیوان در مطبوعات به او مکان می‌داد که با جوانان علاقه‌مند به هنر و ادبیات آشنا شود و بر آنان تأثیر گذارد. م. ف. روزانه که از این لیل جوانان بود از نخستین برخوردش با مرتضی کیوان چنین یاد می‌کند: «فروغ یکی از روزهای که به دفتر محله پانوی رفتن تا ترجمه شرح حال یک هنرپیشه را برای چاپ بدهم، به‌در داخل میله، مرتضی کیوان که جوانی بود سیبوز، بازرگت و بیاد آفتاب، به حالت سرزنش پرسید که چرا وقت را با این نوع مطالب تلف می‌کنم؟! ظاهراً کیوان متوجه دست‌یابی من شده، زیرا همان طوری که طبق معمول پشت میز کارش ایستاده بود به چند کتاب و مجله ماهانه روی میزش اشاره کرد و درباره نوشته‌ها و ترجمه‌هایی که به نازگی چاپ می‌شد صحبت کرد... ضمن این صحبت، کیوان از من پرسید: آیا می‌توانم برایش نوشته‌های از فیلسوف و نویسنده معروف فرانسوی ژان پل سارتر ترجمه کنم...؟» (۳۶)

بعدها که مرتضی کیوان سردبیر مجله جهانبان شد (۱۳۸۱) دامنه این لیل ارتباطها و تأثیرگذارهای او افزایش یافت. محمدعلی اسلامی ندوشن از محفل جهانبان بود چنین یاد می‌کند: «اما هر چند شب یک بار می‌رفتم و می‌نخستیم و حرف می‌زدیم و بعد برمی‌خاستیم، یعنی برای مدتی دفتر جهانبان تا حالت

می‌بازگه برای ما پیدا کرده بود. بعد از آن‌ها می‌رفتم به ناهری و اسلامبول و قدم می‌زدیم و آنگاه هر کسی به کاشانه خود می‌رفت» (۳۷)

آشنایی و وفات مرتضی کیوان با شاعران و نویسندگان جوان و نوجوانی مانند احمد شاملو، سیاوش کسرایی، هوشنگ ابتهاج (سایه)، محمدعلی اسلامی ندوشن، نادر نادری و هنری آذان در اواخر دهه ۱۳۳۰ اتفاق افتاد. م. ف. درباره از نقش و تأثیر مرتضی کیوان در این محفل چنین یاد می‌کند: «کیوان بیشتر از همه ما از جریان‌های ادبی و مطبوعاتی آن دوره تهران اطلاع داشت، هر گم شخصاً کسی را از اهل قلم نمی‌شناخت و سفارش را شنیده بود آشنا زیاد دوست کم داشت. به محض اینکه توری در چنین یک نفر می‌دید او را به هر گه دوستان می‌آورد و معرفی می‌کرد. حتماً می‌دانست که بزرگترین هدیه برای دوستان، معرفی یک دوست نو است. نوشته‌ها که در منزل علی گنسی جمع می‌شدیم، کیوان حتماً یک نفر آدم چاپ را با خودش می‌آورد. یک نفر از آن‌ها که برآیدان هرگز شد محمدجعفر محبوب بود» (۳۸)

این محفل ادبی به واقع کارگامی برای نقد و بررسی و آشنائی تصنیف و تکمیل آثار اعضای آن بود. پوری سلطان از سازوکار این محفل ادبی چنین یاد می‌کند: «با هم شعر می‌خواندیم و نادر نادری، ساینه، شاملو، سیاوش کسرایی آخرین شعرهایشان و شعرهای آخرین شمردی دیگر

را می‌خواندند. محبوب با حافظه عجیب خودش همیشه ما را با ادبیات باستانی و با طریقه‌ها و طنزهای ادب ایران سرگرم می‌کرد. آخرین اثر... به‌ها و نوشته‌های ادبیای غرب در جرمات بحث می‌شد...» (۳۹)

در دهه‌های این محفل، نقش و تأثیر مرتضی کیوان چشمگیر بود. همین قدر که محبوب می‌کرد می‌یافت، پر به نویسنده یا مترجم می‌داد، درست مثل یک روشنفکر امپریل، روشنفکر کشوری که در آن قدر روشنفکران را می‌دانند. کیوان پیوسته در پی کسب دانش بود، دیگران را تشویق و راهنمایی می‌کرد. در بحث و انتقاد منافع خودش را کنار می‌گذاشت به سخن دیگران گوش فرامی‌داد، فقط در حد مضمون اظهار عقیده می‌کرد، بی‌جا غوا نمی‌فکند. وقت باید گفته می‌شد، به گفته نجف در پانوی او را کمتر دیده‌ام. (۴۰) این در حالی بود که دایره دوستان هنرمند و نویسنده مرتضی کیوان به این محفل محدود نمی‌شد. به گفته نجف در پانوی دیگران از دوستان گوناگون بود که بعضی از آن‌ها حتی هم‌دگر را نمی‌شناختند. (۴۱)

حضور و فعالیت مرتضی کیوان در محافل ادبی و هنری تهران و دوستی و معاشرت با اشخاصی که محفکر و هم‌زمانش بودند تأثیر جدی و اساسی بر روحیه مرتضی نهاد و آن افسردگی و شکایت و گلابه از روزگار او میان رفت، دیگر به نوشتن و سرودن و گاه و بیگاه به چاپ رساندن شری در محله‌ای بسنده نمی‌کرد، دیگران را وادار می‌کرد تا بنویسند و ترجمه کنند و آثار را تشویق و ترغیب می‌کرد. نجف در پانوی در این باره می‌گوید: «استعدادی که در او به طرز عجیبی شکفته بود توانایی کشف و پرورش استعداد دیگران بود. خود می‌بگی او آن دیگران هستند. من آن روزها جوان شهرستان شام و گنسی بودم و حتی خودم چندان چواری در چنین خودم نمی‌دیدم. کیوان بود که دست مرا گرفت و راهی را که بعد از او طی کردم پیش پایم گذاشته. نه اینکه هرگز یک کلمه درباره کارم و آینده‌ام و این جور چیزها به من گفته باشد، او فقط مرا جدی گرفت و با من طوری رفتار کرد که انگار من هم برای خودم کسی هستم. به همین دلیل همیشه فکر کرده‌ام که اگر کسی شدم تا حدی به یمن تربیت او بوده» (۴۲)

علاوه بر این در بازخرامی، تصحیح و تکمیل و چاپ آثار آنان همه نوع کمک و همراهی می‌کرد. «عاشق این بود که کارهای دوستانش را به چاپ برساند. وجام با استعداد را برای نجف در پانوی قلم‌گیری می‌کرد؛ برای محمدعلی اسلامی که در پانوی بود کتاب شعر گند را چاپ می‌کرد و خوشحال بود که برای اولین بار در ایران کتابی بدون غلط چاپ کرده است. به میله مشق سایه و مودریه جان اشترین یک ترجمه محبوب مقدمه می‌نوشت» (۴۳)

علاوه بر جمع دوستان، مرتضی کیوان در عرصه فرهنگ جامعه ایران نیز تأثیر گذار بود. به نوشته فرزانه، مرتضی

**تجدد در پانوی؛
من آن روزها
جوان شهرستانی خام و گمنامی
بودم و حتی خودم
چندان چیزی در جبین خودم
نمی‌دیدم.
کیوان بود که دست مرا گرفت
و راهی را که بعد از او
طی کردم پیش پایم گذاشت...
او فقط مرا جدی گرفت
و با من
طوری رفتار کرد که انگار
من هم برای خودم کسی هستم.
به همین دلیل همیشه
فکر کرده‌ام که اگر کسی شدم
تا حدی
به یمن تربیت او بود.**



کیوان بود که بانی شد تا مجموعه چه می دانم از زبان فرانسوی ترجمه شود. پوزانگسٹہ ناسٹریسن ، انگلیسیا فرانسوی علمی و محفلسری (میرگور) - یا انجمن بود. جنی در پاریس خبر شدم که به انجمن و امر فرانسوی که به انجمن پاریس میرگور پاریس آثار تصادفی هدایت را به طبع آبرو مندان ای تعهد کرده (۱۹۶۶)

مرتضی کیوان در لیال ایمن فعالیتها کمترین بخشداشت مالی نداشت و این در حالی بود که فنگشنی و معضلات مالی هر دوش او و خانواده اش سنگینی می کرد و دوستان او از آن خبر داشتند. پوری نسلانی می نویسد: من شخصاً فکر می کردم که خانه مرتضی در محله محفلی است، تنگدست است و با مادر و خواهرش احتمالاً در یک اتاق زندگی می کند و امکاناتش به او اجازه نمی دهد که ما را به خانه خود ببرد. (۱۹۶۶)

نقطه دریا بندری در صیاب خانه مرتضی کیوان می گوید: «کیوان مرا به خانه اش برد توی کوچه آبشار، شبها بی در... او کوچه تنگ و تاریکی گذاشتم و از در یک خانه قدیمی که توی بالایش مقدار زیادی سنگ ساختمانی روی هم کوب کرده برداشته و فرود شدیم و از بلکان ناراحتی بالا رفتیم. اتاق کیوان روی پشت بام بود، اتاق پاکیزه ای بود. از آن اتاق عایی که باید کشش را درآورد جدا دایره شد با فرش قدیمی و کلب شکم داده و یک کفسه کتلیب و یک میز و خندلی یک پرده فلسکار هم آن را از اتاق دیگر جدا می کرد. در آن اتاق دیگر، گویا مادر و خواهر کیوان خوابیده بودند و کیوان یا من خیلی آهسته حرف می زد که مزاحم خواب آن ما نشود. (۱۹۶۸) به رغم ننگدستی، مرتضی کیوان از پاریس به دوستان در سند فرانسه می رفت و حتی بیشتر کوتاهی نمی کرد، به این خاطر همیشه مفرغش بود تا نیاز دوستی را برآورده کند. او این روز در آخرین نامه اش به تاریخ ۲۶ مهرماه ۱۳۳۳ نوشته: «کسانی که از من طلب دارند و من نتوانستم رضایان را بدهم و دینم را ادا کنم مرا ببخشند. (۱۹۶۸) او این به خاطر آن بود که خانواده اش هم امکان پرداخت فرججوی او را نداشت، پوری

سابقه ای من نویسد، مرتضی مفرغش بود و ما هیچ گذاشتیم، نه فرش برای فرخستن و نه چوبدر برای گردگذاشتن. چند کلدان و بشقاب نقره و سرویس قاشق چنگال که به مناسبت عروسی به ما هدیه داده شده بود، توسط دو خیمسان فرانسوی اسباب خارت شد. (۱۵۰۱)

بازگشت فریدون رهنما به ایران در سال ۱۳۳۰ تحولی در زندگی مرتضی کیوان به دنبال داشت. رهنما سالها در بیروت و پاریس تحصیل کرده و تحت تأثیر لویی آواگرن و پل الوار به جنبش چپ گرایش پیدا کرده بود. رهنما نظریه ای به زبان فرانسه در ستایش ایران و اشاری به جنبش چپ سرورده بود و با عنوان «سازمانت» در پاریس منتشر کرده بود. (۱۵۰۱) رهنما به معرفی فرزانه با مرتضی کیوان و به

واسطه او با اعضای محفل ادبی آشنا شد. فریدون رهنما درجه بزرگی و ابه سوی مرتضی باز می کند و آن اطلاعات و ادبیات چپ رو آن روز فرنگستان و مخصوصاً فرانسه است که در ایران زیاد خوانده اند. (۱۵۰۱) رهنما تأثیر جدی بر مرتضی کیوان و اعضای محفل ادبی نهاد و آنان را پیش از پیش در جریان ادبیات و هنر مدرن قرار داد. از تأثیر مشترک او و مرتضی کیوان بر آثار اعضای محفل ادبی می توان به قطعه احمد شاملو اشاره کرد که رهنما مقدمه ای با عنوان شعر، زندگی است. بزرگ ترین زندگی ها بر آن توغلت و با مرتضی کیوان و احمد شاملو در بهتر کردن آن کوشیدند (۱۵۰۱) همچنین دستاوردهای رهنما و کیوان را می توان در ترجمه داستانهای دیگر گل سرخ برای امیلی، دو ناسرپاژ و... مشاهده کرد. ناگفته نماند که مرتضی کیوان به رغم علاقه ای که به ادبیات مدرن غرب داشت و برای دسترسی به آثار نویسندگان و متفکران مدرن از طریق ترجمانی مانند فرزانة اسلامی، مبروس نگاه و... که در اروپا به سر می بردند، تلاش می کرد (۱۵۰۱) نکته ای اساسی تأکید می کرده «ما فرنگدانشها اعتقاد داریم که آدم نباید از خودش سخن بگوید و

مرتضی کیوان در داگه طلایی

مرتضی کیوان به رغم علاقه ای که به ادبیات مدرن غرب داشت و برای دسترسی به آثار نویسندگان و متفکران مدرن از طریق دوستانی مانند فرزانة اسلامی، مبروس و بن ذکاء و... که در اروپا به سر می بردند، تلاش می کرد، این نکته ای اساسی تأکید می کرد: «ما فرنگ ندیده ها اعتقاد داریم که آدم نباید از خودش سخن بگوید و



دیگران پُر پشه... مختصر میگم که انسون باید
سوروش را از دست ندهد. ۱۵۵۸

مرتضی کیوان و فعالیت‌های سیاسی

زندگی اجتماعی مرتضی کیوان مانند بسیار کسان دیگر
با شهریور ۱۳۲۰ و ورود او به پایتخت، متغییر به خاک ایران
و تحول شرایط سیاسی کشور دگرگون شد.
جست‌وجویی راهی برای تحقق استقلال، دموکراسی
و عدالت اجتماعی کیوان و امثال بسیاری از مردم ایران
به سوی فعالیت سازمان یافته حریص جذب کرد. مرتضی
کیوان فعالیت سیاسی خود را از سال ۱۳۲۲ با عضویت
در تشنه همکاران حزب پیکار آغاز کرد. حزب پیکار در
سال ۱۳۲۱ توسط خسرو و قبال، رضا آذر خشی، جهانبگیر
تغییلی و... در تهران تأسیس شد و به عنوان حزبی با
گرایش‌های وادیکال شهرت یافت. علاوه بر مرتضی
کیوان، از نویسندگان و شاعران جوانی که فعالیت
سیاسی خود را با حزب پیکار آغاز کردند می‌توان به
حسن لوستجانی، مهدی اخوان ثالث، داود نوروزی و
فرهادون فولادی، رسول بیروزی اشاره کرد. سیر تحولات
کشور موجب شد تا بعداً بسیاری از این جوانان به حزب
توده ایران بپیوندند. از کم و کیف فعالیت مرتضی کیوان
در حزب پیکار اطلاع چندانی نداریم. به نظر می‌رسد
که با جدیت و تلاش فراوان فعالیت می‌کرده است زیرا
به دلیلی فعالیت‌های یک باز از سوی ناموران شهرت‌ی
همه‌لای باز فعالیت شد و به مدت بیست روز به بیچار
منتقل شد و مدتی بعد مجدداً دستگیر و به مدت یک
هفته در زندان قم محبوس شد. ۱۵۶۸

بازگشت کیوان به تهران، علاوه بر تحول در
نگرش هنری و ادبی او، موجب دگرگونی
دیدگاه‌های سیاسی او نیز شد و در سال ۱۳۲۷ به
حزب توده ایران پیوست. در مورد چگونگی
پیوستن مرتضی کیوان به حزب توده، دو روایت
مطرح است که در عین سلاهی توانم‌کنم یکدیگر
تیز باشند. به گفته باغچه کیوان، مشوق و مبلغ مرتضی
در پیوستن به حزب توده نعمت‌الله ناشوری کارمند
واد آهن بود و دکتر محمدجعفر محجوب نیز به پوری
مسلطانی گفته است که او (د. محجوب) معرف کیوان
به حزب توده بوده است. ۱۵۷۱

تا نیمه ۱۳۳۱ فعالیت کیوان در حزب توده،
علاوه بر کارهای تشکیلاتی، عمدتاً به عرصه
مطبوعاتی اختصاص داشت. او در مطبوعات علمی
مانند *سنگ*، *پیک*، *مصلح*، *آفتاب*، *کیو* و *مصلح*، *خیوه*
که وابستگی آنها به حزب توده مشخص نبود مقاله
نقد ادبی، معرفی کتاب و... می‌نوشته همچنین در
سال ۱۳۳۰ خبرنگار روزنامه *سوی* آینه بود و از
طرف آن روزنامه به آلمان هم رفت. مرتضی کیوان
تلفی حاشی نسبت به رابطه عضو با حزب داشت و
آن را در زندگی روزمره و در ارتباط با دیگران به کار
می‌برد. او می‌گفته و خیالی می‌کنید کیوان دیگران
خودش نیست و مسیر افکارش شده و راه افکارش
معتقداتش و سر گذارشته به یک بیابان درنداشت

بی سولتاج. اما نه، باید حساب این را هم بکنید که
آدمیزاد همه جور، یک سورش هم کیوانه که هم
می‌تونه مان خودش باشه و هم دنبال افکارش راه برده.
(مخاطب این دو عضویت کیوان در حزب توده موجب
شد تا او با دیگر دوستانی که به این حزب علاقه‌ای
نداشتند یا اهدافی آن را نمی‌پسندیدند قطع رابطه کند.
از نظر کیوان دوستی و ارتباط افراد با یکدیگر امری
کاملاً انسانی و مبتنی بر خصوصیات فردی آنها بود.
به گفته باغچه کیوان، چیزی که کیوان را کجوان
می‌کرد، ظرفیت خود او بود برای دوست داشتن
دوستانش. ۱۵۶۸ همین ویژگی موجب می‌شد که
به رقم اختلاف نظر همچنان به دوستی خود ادامه
دهد. گرایی که در مراد می‌سبک و سیاق خودی از
آنان کلاهی می‌کرد. مثلاً در شهریور ۱۳۳۰ در نامه‌ای
به فرزانه درباره دوست مشترکی نوشته فلانی و...
حتی از ریخت جرایدی که مال مردم نیست بدنشان
می‌آید. این یکی از آن دور دل‌هاست که نام‌مندی
نیست، چرا که علاوه بعضی آنها هم تمام شدن نیست
و این آنها همیشه این است که ما خیلی دوستشان
داریم و مرتضی می‌گذازم و راستی راستی از گنه
باطن خود به آن‌ها اعتماد داریم و در حال دوستی که
نمی‌شود با دوست سرو کله زد و یک بدو کرد. به هر
حال حقیقه آزاد... ما برای وصل کردن هستیم نه فصل
گردن. ۱۵۷۱ با این حال کیوان معتقد بود که انسانها
نمی‌توانند نسبت به سرنوشت محیط پیرامونشان و
جامعه بی‌اعتنا باشند. او تأکید می‌کرد که ما که در تهران
هستیم، در گرو و در حوادث نمی‌توانیم کاره جو
باشیم. ۱۵۶۸ از این رو، علاوه‌های خود او با دوستان
در میان می‌نهاد و حتی برای دوست سفر کرده‌اش به
پاریس، م. غیا، فرزانه، از اخبار و تحولات سیاسی
کشور می‌نوشت و مواضع حزب توده را پذیرا اشاره
به این حزب با گرو می‌کرد و بعضی وقتها روزنامه‌ها
و مجله‌های نوامی مانند *سوی* آینه، *کیو* و *مصلح*
و... را می‌فرستاد تا آن دوست دریابد که فوضن ما
روزهای گنگ و دو حین حال بسیار بدی را
می‌گذرانند. ۱۵۶۸ در ضمن او فعالیت‌های فرهنگی
مخالفان حزب توده مانند خلیل مشکو، آل احمد و...
بدون کو چکترین توغیب یا معتبر یاد می‌کرد و اجازه
نمی‌داد که اختلاف نظر سیاسی یا عقیدتی بر سلامت
نظر او عداشه وارد کند. ۱۵۶۸

مرتضی کیوان اگر چه پس از گذشت هفت سال
از تشکیل حزب توده به این حزب پیوست و به گفته
شاهرخ مشکوب: از نظر حزبی از کادرهای متوسط
بود. اما خصوصیات اخلاقی و منش فردی او
موجب شد تا رهبری حزب توده به او اعتماد کند و
او را محرم بداند؛ چنانکه از او اصرار نیمه ۱۳۳۱ کیوان
را به سازمان‌های حزب توده مسئول کردند.
مرتضی کیوان موظف شده همه‌ای ملار و نواهدش
کوبل سروان حقیقی زاده و سروان مختاری اعضای
هیئت اجرایی سازمان افسران شود. مدتی بعد،
مسئولیت‌های دیگری مانند یک شاخه نیروی
هوایی و شاخه پزشکی و غنی سازمان افسران به او

داده شد. و بعداً به مسئولیت‌های توزیع و ارسال
نشریات حزبی برای شعبه‌های سازمان افسران در
کشور افزوده شد. ۱۵۶۸ تا کنه نشانه که با وجود تمام
این مسئولیت‌ها و مسایل آن، مرتضی کیوان همچنان
در عرصه هنر و ادبیات فعال بود.

گردنای ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ همچون خبر به ای
سهمگین و نه خاندانگرا بر نهضت ملی شدن صنعت
ملت و جنبش دموکراتیک مردم ایران فروز آمد و
کیوان و دوستانش نیز از این خبر به درخشان نامتوانند.
مرتضی کیوان را بر اساس حدس و گمان و شاید هم
جهتی بر دلایلی نسبت به فعالیت او در حزب توده،
در شهریور ۱۳۳۲ بازداشت و به جزیره خارک تبعید
کردند. دوران تبعید کیوان به یاری اعضای سازمان
افسران زندان طولانی شد. در روز ۲۱ دی ماه ۱۳۳۲
او را به همراه ۳۰ نفر تبعیدی دیگر به تهران
بازگرداندند و در روز ۲۷ دی ماه مطابق تصمیم
کمیسیون نامور رسیدگی به پرونده آنان آزاد شدند
(۱۵۶۸) و مرتضی کیوان فعالیتش را در سازمان افسران
از سر گرفت. مرتضی کیوان در همان دوره آزادی‌اش
در نامه‌ای به سیاروش کسراهی از تأثیر تبعید به خاطر که
چنین یاد کرد: این ترفیق و تبعید در زندان مرا از
خود بیرون آورد. ۱۵۶۸

مرتضی کیوان در ۲۷ خردادماه ۱۳۳۳ در حالی
که کاملاً درگیر فعالیت‌های معنوی حزبی بود، پس از سه
سال دوستی با پوری سلطانی ازدواج کرد. پوری
سلطانی می‌نویسد: خانه ما سفیدی بود و من به‌ناچار
می‌بایست جای دیگری را به اختیار می‌گذاشتم. می‌دانم
پسر دلی مرتضی ما را پذیرا شده. من ۱۵ روز تولد
زادگی را به ظاهر در آنجا گذراندم و دیدم باز بدجا
فرود کش کرد. سولتاجار سه راه زندان به اجتناب از
خیانتان خانقار بار یافتیم و در کاشانه خود ما را گردیم.
خانه نسبتاً مدرسی و متوسطی بود با چهار پنج اتاق.
یکی دست ملور و خواهر کیوان بود یکی دست عابد
بقیه دست دوستان که معنوی بودند. ۱۵۶۸

در سوم شهریورماه ۱۳۳۳ مأموران فرمانداری
نظامی تهران به آن خانه پرورش بردند و کیوان و
همسر و خواهرش را دستگیر کردند. افسران
معنوی شده زودتر از ورود مأموران به یاری همسر
مرتضی خانه را ترک کرده بودند. آنچه را که بر
مرتضی کیوان و یاران افسروش پس از دستگیری
گذشت می‌توان از یک بیت شعری که مرتضی در
زندان سروده است دریافت:

درد و زنج تازیانه چند روزی بیش نیست
راژدار حلق اگر باشی همیشه زنده‌ای
در سحرگاه ۲۷ مهرماه ۱۳۳۳ پس از محاکمه‌ای
سرسری و نشریاتی، مرتضی کیوان در کتاب ۹ نفر
یاریان افسروش در برابر جوجه اعدام ایستاد و به
خاطره‌ها پیوست.

آن گرد شتابنده که در داس سحر است
گوییچه نیستی که سوزان همه رفتند

اصفهان - خردادماه ۱۳۸۰

روزانه ها

از خاتم پوری سلطانی که با صحبت
در گردآوری اطلاعات و کتابهای
به زنده یاد مرتضی کیوان درباری
تاریخچه مستوفی این نوشتار را
آورد و تذکرات مبروی دادند. صمیمانه
سپاسگزار می‌کنم.

۱. شاعر مستجاب، کز نامه خاتم در
تاریخ و فرهنگ ایران، آلوده، ۱۳۷۸.
۲. یک گفتگوی ناسرخریزی با نجف
بابری، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۷۶، ص ۱۰۰

۳. هیاتمدته کیوان لژیون، لژیون نامه
پوران، شماره ۱۳۱۱، ص ۲۶.
۴. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: کز نامه
پوران، لژیون لژیونی و نوگرایی سرلوکند
از کوشش پنجاه شماره، ۱۳۶۸، ص ۲۸۲.

۵. بنگرید به هیاتمدته کیوان لژیونی،
سومین نامه کیوان، تهران، مطبعه بوستور
۱۳۶۸، صفحه ۱۱۱، ۱۱۲.

۶. به نوشته خاتم پوری سلطانی، هیاتمدته کیوان
بسیار اختیار کرد. از خاتم اول به نام سرزمان لفظ یک پسر
بنا شد که همان (آ) پورایم نام مرتضی است. از خاتم دوم
تولید یک پسر به نام سیمه لادشت. از خاتم سوم طالب به
تولید چهار پسر به نامهای علی، حسین، محسن، جمال و دو
دختر به نامهای زینب و همایون لادشت. از خاتم چهارم به
نام سحر یک پسر به نام خاتم و یک دختر به نام فرخ لاد
لادشت. (۱) هیاتمدته کیوان سلطان، ۱۳۸۰/۲۲، ص ۱۳۸.
۷. هیاتمدته کیوانی خاتم پوری سلطان، ۱۳۸۰/۲۲، ص ۱۴۰.
۸. به نقل از همان.

۹. مرتضی کیوان، حساب زندگی، به نقل از پوران
سلطانی (کیوان) سردی که شب به سلام کتاب رایت و دیه
شماره ۲، آبان ۱۳۵۸، ص ۶۲.
۱۰. کیوان در دفتر خاطراتش در این باره نوشته است:
صبر راه سفر و اندیشه های خلاقانه منور و ترک گفتار
و با علاقه و هوشی که خاتم را در آنجا که سرلوکند اجاره
خانه نامه نام، همانجا.

۱۱. هیاتمدته کیوانی خاتم پوری سلطان،
۱۲. پوران سلطان، پیشین، ص ۴۴.
۱۳. به گفته نجف بابری، مرتضی کیوان همه این
شعرها من گفت همانجا، چون که گفته بود که نوگرایی
گفتار و ناسرخریزی با نجف بابری، ص ۲۰.
۱۴. هیاتمدته کیوانی خاتم پوری سلطان،
۱۵. به نقل از پوران سلطان، پیشین، ص ۶۳-۶۲.
۱۶. همان، ص ۶۲.
۱۷. یک گفت و گو ناسرخریزی با نجف بابری، ص ۲۷.

۱۸. همان، ص ۲۸، ۲۹.
۱۹. همان.
۲۰. گلهای رنگارنگ شماره ۸۸، فروردین ۱۳۷۷، ص ۱۳۶.
۲۱. به گفته خاتم، خاتمستان زندگی که گلهای رنگارنگ،
شماره ۸۹، فروردین ۱۳۷۷، ص ۱۳۷.
۲۲. مرتضی کیوان، جوابی که به پوره لژیون،
پیشین، ص ۶۶.
۲۳. همان.



کازنامه (زین پناه نامه) دکتر عبدالعزیز
زین کوب، به کوشش علی دهانش، تهران،
دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۶۹، ص ۷۵.
۳۶. هیاتمدته کیوانی خاتم پوری سلطان،
کتاب از ص ۱۱۱ تا ۱۱۲، به فرهاد شتی،
ص ۱۶۲.
۳۷. م. ف. فرزان، پیشین، ص ۲۰، ۲۱.
۳۸. پوران سلطان، پیشین، ص ۲۰، ۲۱.
۳۹. م. ف. فرزان، پیشین، ص ۲۰.
۴۰. یک گفت و گو ناسرخریزی با
نجف بابری، ص ۲۰.
۴۱. همان منبع، ص ۲۰.
۴۲. پوران سلطان، پیشین، ص ۲۰.
۴۳. م. ف. فرزان، پیشین، ص ۲۰.
۴۴. در پاره‌ای نیز می‌گوید همین ترجمه را به
است کیوان سپردم و خودم برگردانم به
ایران. کیوان کتاب را چاپ کرد و چند ماه
بعد که واقع با نسخه از چاپ درآمد دو
نسخه آن را پورایم فرستاد چند روز بعد دو
را در تهران دستگیر کردند. خود من هم در
همان روزها در آلمان دستگیر شدم. یک
گفت و گو ناسرخریزی با نجف بابری،

ص ۵۵
۴۵. پوران سلطان، پیشین، ص ۲۶.
۴۶. یک گفت و گو ناسرخریزی با نجف بابری، ص ۲۰.
۴۷. به نقل از پوران سلطان، پیشین، ص ۲۶.
۴۸. همانجا.
۴۹. م. ف. فرزان، پیشین، ص ۵۱.
۵۰. همان، ص ۲۷.
۵۱. بنگرید به احمد شامو، همانجا، تهران، سروش،
۱۳۶۳، ص ۲۵، ۲۶.
۵۲. برای اطلاع‌گیری از این فلاسفه بنگرید به: نامه های
۲۸ شهریور ۱۳۳۰، ۱۹ مرداد ۱۳۳۱، مرتضی کیوان به فرزان،
در: این جستار، ص ۱۳۹ و ۱۴۰، ۱۴۲.
۵۳. نامه ۲۷ آبان ۱۳۳۰، مرتضی کیوان به فرزان، در
این جستار، ص ۱۳۹.
۵۴. هیاتمدته کیوانی خاتم پوری سلطان،
۵۵. همان منبع.
۵۶. فرزان، در: این جستار، ص ۱۴۰، ۱۴۱.
۵۷. یک گفت و گو ناسرخریزی با نجف بابری، ص ۲۰.
۵۸. فرزان، در: همان منبع، ص ۱۴.
۵۹. نامه ۲۷ فروردین ۱۳۳۰، مرتضی کیوان به م. ف. فرزان،
در: همان منبع، ص ۱۶.
۶۰. نامه ۲۳ شهریور ۱۳۳۰، مرتضی کیوان به م. ف. فرزان،
در: این جستار، ص ۱۳۸، ۱۳۹.
۶۱. نامه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۳۰، مرتضی کیوان به م. ف. فرزان،
در: همان منبع، ص ۱۴.
۶۲. نامه ۲۵ فروردین ۱۳۳۰، مرتضی کیوان به م. ف. فرزان،
در: همان منبع، ص ۱۶.
۶۳. برای مثال بنگرید به: نامه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۰،
مرتضی کیوان به م. ف. فرزان، در: همان منبع، ص ۱۴.
۶۴. بنگرید به: نامه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۰، مرتضی کیوان به م. ف. فرزان،
در: این جستار، ص ۱۳۸، ۱۳۹.
۶۵. مهرداد ۱۳۳۷، ص ۱۰.
۶۶. فرزان، نامه کیوان، سال ۵۲، شماره های ۲۱۸، ۲۱۹ و ۲۲۰.
۶۷. نامه ۲۷ و ۲۸ فروردین ۱۳۳۰، کیوان به م. ف. فرزان، به
نقل از: پوران سلطان، پیشین، ص ۶۹.

۱. نامه ۱۵ اسفند ۱۳۳۰، مرتضی کیوان به م. ف. فرزان،
در: این جستار، ص ۱۳۸، ۱۳۹.
۲. برای مثال بنگرید به: م. ف. فرزان، خوارستان
زندگی، پیشین.
۳. مرتضی کیوان، «پشتام» و «پوران سلطان،
پیشین، ص ۶۲.
۴. نامه ۲۳ شهریور ۱۳۳۰، مرتضی کیوان به م. ف. فرزان،
در: این جستار، ص ۱۳۸، ۱۳۹.
۵. نامه ۴ آبان ۱۳۳۰، مرتضی کیوان به م. ف. فرزان،
در: همان منبع، ص ۱۳.
۶. م. ف. فرزان، همان منبع، ص ۲۶.
۷. به نقل از هیاتمدته کیوانی پوری سلطان،
۸. نامه ۱۳ اسفند ۱۳۳۰، مرتضی کیوان به م. ف. فرزان،
در: این جستار، ص ۱۳۸، ۱۳۹.
۹. سوم شهریور ۱۳۳۰، روزنامه گنجینه، ص ۱۳۹، ۱۴۰.
۱۰. چون نامورین از تنی موجود شده در وقت که روزی خاتم خوار لاک
و مرز پور و درگای فعالیت‌های مفرده می‌باشند فراتر با به
وزارت راه و ترابری دادند و در همان موقع از حکومت اداره دکتر
کل وزارت راه که شغل حساس بود بر گزار شد و به اداره
ساختن راه‌آهن منتقل گردید و تا قبل از دستگیری حقوق
می‌گرفت ولی شغل مهمی نداشت. روزنامه گنجینه، سال ۱۳۳۰،
شماره ۱۳۳۰، چهارشنبه ۲۳ شهریور ۱۳۳۰، ص ۱۰.
۱۱. صحن، سال ۳، شماره ۱، فروردین ۱۳۳۰، ص ۲۶، ۲۷.
۱۲. م. ف. فرزان، پیشین، ص ۶۹.
۱۳. نامه ۲۵ اسفند ۱۳۳۰، مرتضی کیوان به م. ف. فرزان،
در: این جستار، ص ۱۶۷.
۱۴. م. ف. فرزان، به چاپ جدید داستانهای صادق
هدایت و روزنامه گنجینه، دوره جدید، شماره ۴، شنبه ۲۳
فروردین ۱۳۳۰.
۱۵. بنگرید به: از توصیف مرتضی کیوان درباره خودش،
به نقل از پوران سلطان، پیشین، ص ۶۵.
۱۶. م. ف. فرزان، آشنایی با صادق هدایت، تهران، سروش،
۱۳۷۷، ص ۲۴.
۱۷. ایرج افشار، تباری از عبدالعزیز زین کوب، ص ۶۰.

۵۹ شماره ۱، دوره جدید، مرداد ۱۳۸۰

